

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۹

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال بیستم، شماره ۷۷، پاییز ۱۴۰۲

نقش لیبرالیسم و فروپاشی کمونیسم در گسترش عرفان و معنویت

امیررضا حبیبی^۱

صمد قائم‌پناه^۲

حسن شمسنی غیاثوند^۳

سیداسدالله اطهری^۴

چکیده

از آنجاکه لیبرالیسم متکی بر آزادی فردی و معتقد به کرامت ذاتی انسان است از عصر روشنگری راه را برای معنویت‌هایی گشود که اصالت را به کرامت ذاتی انسان می‌داند و عرفان از آن جمله بود، از طرف دیگر مهم‌ترین ایدئولوژی مخالف با دین و معنویت که با عرفان نیز همخوانی نداشت کمونیست بود که علی‌رغم درخشش سریع خود با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان دوران جنگ سرد به سرعت کم‌نور شد و بزرگ‌ترین مکتب مادی مخالفت با معنویت از صحنه جهانی کناررفت و با عبور این ابر تاریخ، زمینه برای گرایش به عرفان هموارگردید و اندیشه لیبرالیسم که با مبانی معنویت منافاتی نداشت بلکه احیای دین و معنویت و عرفان را سرعت‌بخشید و در عصر فرا تجددگرایی (پست‌مدرنیسم) شاخه‌های متعدد عرفان گسترش یافت و عرفان اسلامی نیز در این میان با استقبال در سراسر جهان مواجه گردید و انسان‌شناسی جهانی با محوریت اصالت انسان و حاکمیت عشق و محبت عرفانی در جامعه مطلوب جهانی و اهداف جامعه بین‌الملل خودنمایی کرد و جهانی‌شدن با گرایش به معنویت همسو گردید.

واژگان کلیدی:

عرفان و معنویت، کرامت انسان، فرا تجددگرایی، جهانی‌شدن، لیبرالیسم، عرفان اسلامی.

۱- دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران.

۲- استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران. نویسنده مسئول:

Sghaempanah89@gmail.com

۳- استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران.

۴- استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران.

۱- پیشگفتار

در دوران تجددگرایی (مدرنیسم) نوعی مقابله با هر نوع معنویت در جامعه جهانی ملاحظه می‌گردد که با رنسانس و اعتراض به حاکمیت کلیسا آغاز شد و از دل آن‌ها اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مادی‌گرا و علم‌گرا به سرعت فراگیر شد و اغلب آن‌ها با نگاهی بدبینانه، هر نوع معنویت را انکارنموده و انسان را به سوی جامعه بی‌روح و سردی کشاندند که ماشینیسم و از خودبیگانگی و جنگ‌های جهانی با کشتار بی‌سابقه بشر، ثمره چنان ایدئولوژی‌هایی بود و کمونیسم در این میان پرچمدار مخالفت با معنویت و به دنبال حاکمیت بر همه جوامع انسانی بود. در این دوره تلخ بشریت نتایج دوری از معنویت را تجربه نمود و انواع بیماری‌های عصبی و افسردگی و پدیده‌های خودکشی دسته‌جمعی و بی‌رحمی‌های بی‌سابقه را در بسیاری از نقاط جهان مشاهده کرد.

در تجددگرایی گمان می‌رفت که علم می‌تواند همه مشکلات بشری را پایان دهد و در قرن بیستم نتایج وحشتناک چنین گرایش علم‌گرایانه‌ای در جهان تجربه شد و فلاسفه جدید پست‌مدرن به این نتیجه رسیدند که: «علم مدرن در افسون‌زدایی از طبیعت به راهی رفت که به افسون‌زدایی از خودش انجامید. اگر همه زندگی بشر بی‌معناست بنابراین، علم نیز به‌عنوان یکی از فعالیت‌های این انسان باید شریک این بی‌معنایی شود. زمانی بسیاری از افراد بر این اعتقاد بودند که علم، حداقل بازگوکننده حقیقت است اگرچه حقیقت سرد باشد اما تفکر متأخر نتیجه می‌گیرد که علم حتی حقیقت را در اختیار ما نمی‌گذارد.» (Griffin, 1988:5) به این ترتیب، دریافته شد که علم تجربی نمی‌تواند به نیازهای روحی و معنوی انسان پاسخ‌دهد و یکی از نیازهای ضروری زندگی انسان معنویت است که بدون آن زندگی انسان بی‌معنا خواهد شد و این بی‌معنایی راه را برای انواع خشونت‌ها و بی‌رحمی‌های انسان‌ها هموار می‌سازد و آرامش و امنیت درونی را از انسان سلب خواهد کرد.

آرامسترانگ نوشته بود: «ما برای این اندیشه که انسان چیزی نیست جز مکانیسمی فیزیکی، یا این که حالات ذهنی چیزی نیستند جز حالات فیزیکی سیستم عصبی مرکزی، دلایل علمی کُلّی داریم.» (Armstrong, 1979:75) در مقابل این گروه بالاخره دانشمندان اعتراف کردند که: «جهانی که علوم، خصوصاً زیست‌شناسی و روان‌شناسی پیش روی ما نهاده‌اند جهانی است که روح آدمی نمی‌تواند در آن آرام یابد. این روح تنها در جهانی آزادانه تنفس خواهد کرد که آنچه فلاسفه آن را «احکام ارزشی» نامیده‌اند در متها درجه اهمیت باشد. برای مثال به این باور نیاز دارد که درست و

نادرست واقعی‌اند که عشق چیزی بالاتر از یک کارکرد بیولوژیکی است. همه ذهن آدمی قادر به تعقل است و صرفاً معقول‌نهایی نمی‌کند و قدرت خواستن و انتخاب دارد به جای این‌که صرفاً به شیوه‌ای که از پیش به وسیله شرایطش معین شده است مجبور به واکنش باشد، چون علم ثابت کرده است که همه این باورها چیزی جز توهم نیستند؛ آدمی ناچار است یا در اثر تطابق با جهان واقعی از آنچه آن را انسانیت می‌نامیم صرف‌نظر کند و یا زندگی تراژیک در جهانی را برگزیند که با عمیق‌ترین نیازهای سرشت وی بیگانه است.» (Wood Kruthc, 1956: 20).

فراتجددگرایی را باید بازگشت به معنویت و عرفان ارزیابی نمود، البته نه به شکل گذشته و تقلید از آن، بلکه با نگاهی جدید و با پشت‌سرگذاشتن تجربه‌های نازیسم، فاشیسم و مارکسیسم که صفحاتی تاریک و خونین از تاریخ زندگی انسان را رقم زده بودند و علم‌گرایی که وعده رفاه و آسایش را به انسان داده بود و در عمل به ویرانی کامل بسیاری از شهرها رسیده بود و دوران جدید با ویژگی‌هایی آغاز شد که مهم‌ترین آن کثرت‌گرایی بود و این دیدگاه پیش از آن در عرفان قابل مطالعه بود، گفتند: «پست مدرنیسم می‌کوشد تقریباً در همه انواع فعالیت فکری نشان دهد که آنچه دیگران آن را یک واحد، یک وجود، یا مفهوم منفرد و تام پنداشته‌اند، یک کثرت است و این تا حدودی انعکاسی است از ساختارگرایی که عناصر فرهنگی را ساخته روابط یا عناصر دیگر می‌دانست چون چنین روابطی ناچار متکثرند، فرد موردنظر نیز متکثر است. هر چیز به وسیله رابطه با چیزهای دیگر ساخته شده است. از این رو، هیچ چیز ساده، بی‌واسطه و یا تماماً حاضر نیست و هیچ تحلیلی از هیچ چیز نمی‌تواند کامل و نهایی باشد. مثلاً یک متن به بی‌نهایت طرق ممکن می‌تواند خوانده شود که هیچ‌یک از آن‌ها معنایی کامل یا حقیقی را به دست نمی‌دهد.» (رشیدیان، ۱۳۸۱: ۱۵) این همان کثرت‌گرایی است که در عرفان سابقه دارد.

از طرف دیگر «جهانی‌شدن» به عنوان پدیده‌ای جدید در بهره‌گیری از عقلانیت ابزاری و سودمحوری شکست خورده و بحران‌های منطقه‌ای چنان گسترش یافته است که جوامع به سرمایه‌های اصلی خود پناه برده‌اند و یکی از آن سرمایه‌ها، دین معرفت و عرفان آن‌هاست که به عنوان بخشی از هویت جمعی خود در اطراف آن‌ها گردآمدند به ناچار لیبرالیسم نیز دچار کثرت‌گرایی شده است و در عرصه‌ای خاص خودنمایی می‌کند و جدایی بین عدالت و آزادی در عصر تجدد که در آن ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه مانند مارکسیسم شعار طرفداری از عدالت را می‌دادند و لیبرالیسم مدعی آزادی بود، در عصر فراتجدد (پست مدرنیسم) به جدال بین امنیت و آزادی بدل شد و چنان جنگ‌ها و آتش‌افروزی‌ها گسترش یافت که امنیت مقدم بر هر چیز مطرح گردید و هنوز اولویت نخست برای بسیاری از سرزمین‌های نا آرام است.

عصر تجدد (مدرن) با رواج فن آوری و ماشین‌سود محور و با تکیه بر استعمار و استثمار ملت‌های محروم و با تکیه بر علم باوری و ماده‌گرایی، ایدئولوژی‌هایی چون مارکسیسم و فاشیست و

نازیست را جایگزین دین و معنویت و عرفان نمود و چنان آسیب‌هایی به زندگی انسان در کره زمین زد که برای جبران آن در جنبش فراتجددگرایی، بشریت به معنویت عرفانی گرایش نشان داده‌است و تلاش دارد نتایج زیانبار آن اندیشه‌های افراطی را از بین ببرد و بهترین وسیله‌ای که می‌تواند آرامش درونی و تعادل روحی را به انسان برگرداند و در بین افراد عشق و محبت را حاکم نماید معنویت و عرفان است.

۲- پیشینه تحقیق

در باره چگونگی گسترش معنویت و عرفان در اغلب زبان‌ها تحقیقات وسیعی صورت گرفته‌است که در کتاب «جنبش‌های مذهبی جدید» (Arwek. 2003: 2) می‌توان خلاصه آن‌ها را مطالعه نمود. در منابع فارسی نیز کتاب «گرایش انسان معاصر به عرفان» مجموعه مقالات عرفانی، پلی میان فرهنگ‌ها، از طوبی کرمانی (۱۳۸۳)، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی) به این موضوع پرداخته است. دایرةالمعارف و یکی پدیا در سال ۲۰۰۸م. نموداری از همه این معنویت‌های جدید را ارائه داد و در اغلب کشورها نیز چنین تلاش‌هایی نشان می‌دهد که گرایش به معنویت و عرفان با چه سرعت و وسعتی در جهان گسترش یافته‌است. در ارتباط با لیبرالیسم نیز مقاله «تکریم انسان از منظر اسلامی و لیبرالیسم» از آیت مظفری در مجله انسان پژوهشی دینی شماره ۲۵ در ۱۳۹۰ در این باره مفید است. مقاله «تأثیر معنویت سکولار بر دینداری» از الهه فیروزی در فصلنامه جامعه؛ شماره ۱۲۵ در ۱۳۹۷ نیز اشاره ارزنده‌ای به این مطلب دارد. مقاله «دمکراسی، بحران، معنویت و رویکرد دینی» از فرشاد شریعت در فصلنامه دانش سیاسی شماره اول، ۱۳۹۲، به همین مطلب اختصاص یافته‌است. در نگاه جامع‌تر به لیبرالیسم نیز کتاب «ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب» از آنتونی آربلاستر (۱۳۷۶) نشر مرکز و کتاب «لیبرالیسم» از ژرژ بوردو (۱۳۸۳، نشر نی) اهمیت دارد. برخی به حمایت از جنبش‌های معنوی جدید و گروهی به انتقاد از آن‌ها پرداخته‌اند، از نمونه گروه نخست می‌توان به کتاب «راهی به رهایی: جستارهایی در باب عقلانیت و مکعنویت» از مصطفی ملیکان (۱۳۸۱)، نشر نگاه) اشاره کرد و از گروه دوم به کتاب: «بحران معرفت: نقد عقلانیت تجددگرا» از فنایی اشکوری (۱۳۸۴)، نشر مؤسسه امام خمینی) و در مقایسه این عقاید جدید باید به کتاب «دین، مدرنیته، پسامدرنیته» از پائول هیلاس و همکاران (۱۳۹۵، نشر عروة الوثقی) اشاره کرد که تا حدودی به جمع‌آوری عقاید متفاوت در این باره پرداخته‌است. گروهی نیز با نگاهی منفی و انکارگرایانه همه جریان‌های معنوی و عرفانی جدید را کنار گذاشته‌اند مانند کتاب «جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور» از حمیدرضا مظاهری سیف (۱۳۷۸)، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی) در بیشتر جوامع دینی با چنین افراط و تفریط‌هایی به معنویت و عرفان‌های جدید نگریسته‌اند و این امر حکایت از التهاب موجود در این حوزه است که شایسته است با دیدگاه‌های بی‌غرضانه مورد مطالعه قرار گیرد.

۳- لیبرالیسم و عرفان

واژه لیبرالیسم (Liberalism) به معنای آزادی‌خواهی است اما مکتب گسترده‌ای را دربردارد که اغلب جنبه سیاسی و اقتصادی آن را در نظر گرفته‌اند در حالی که از لحاظ فلسفی اهمیت بیش‌تری دارد و در نزد همه اندیشمندان عصر محوری لیبرالیسم اصالت‌دادن به «آزادی فردی» و «انسان‌مداری» است. از طرفی تسامح و مدارا را برخی «قلب لیبرالیسم» خوانده‌اند. (Wall, 2015. Freeman, 2017) (Facett, 2014) از لحاظ دینی نیز با اینکه به جدایی دین از سیاست نظر دارد اما از آزادی دینی و احترام به عقاید دیگران حمایت می‌کند. این اصول لیبرالیسم با عرفان و معنویت قرابت فراوانی دارد و بلکه عناصر عرفان را نیز همین موارد ذکر کرده‌اند اگرچه متشرعین در هر دینی چنین برداشت‌هایی از دین را نپذیرفته‌اند اما متون عرفانی از قرن‌های متمادی پیش از لیبرالیسم همین موارد را ذکر کرده‌اند. یعنی از لحاظ مبنای فلسفی موارد اشتراک لیبرالیسم با عرفان فراوان است.

اگر محور لیبرالیسم را آزادی قلمداد نمود آنگاه با معنویت و عرفان هم‌عقیده خواهد بود. حتی لازمه دینداری نیز آزادی است و در هر معنایی که مورد نظر باشد. «می‌توان بیش از دو‌یست معنای گوناگون را برای آزادی متصور شد اما توسعه در این معنا، یا معنای مجازی آن است». (برلین، ۱۳۶۸: ۲۳۶) و حتی علامه مجلسی می‌گوید: «خداوند همه امور را به او وا نهاده، جز اینکه به او اجازه‌نداده عزت و حریت خود را از دست بدهد و زیر بار ذلت برود.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۲/۶۴). البته در عرفان تکیه بر این است که ابتدا باید از زندان خود رهایی یافت تا بتوان به آزادی بیرونی دست یافت.

آزادی را به طبیعی و معنوی، آزادی درونی و بیرونی و مانند آن تقسیم کرده‌اند اما در مجموع آزادی جنبه مشترک عرفان و لیبرالیسم فلسفی است. در نگاه عرفانی حتی دین و رسولان آن برای آزادی انسان آمده‌اند اگرچه اهل ظاهر از آن زنجیر ساخته‌اند:

کیست مولا؟ آنکه آزادت کند بند رقیبت ز پایت برکند

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز اولیا آزادی است

(مولوی، ۱۳۹۵: ۱۱۳۵/۶)

در متون عرفانی، آزادی مبنای عرفان است. «ابوالحسین نوری گفته: «تصوف، آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت.» (عطار نیشابوری، ۱۳۹۵: ۲۴۳) شواهد این مطلب فراوان است و عرفان با آزادی و آزدگی مترادف شمرده می‌شود و از نظر مبنای فلسفی چون لیبرالیسم، در عرفان نیز آزادی امری ذاتی و تکوینی به‌شمار می‌آید که خدا انسان را آزاد آفریده است و برنامه عرفان در حقیقت آزدسازی انسان از بندهای درونی است تا مقدمه نجات از بندهای بیرونی باشد آن قید و بندهای درونی چون حجاب‌هایی و زنجیرهایی عمل می‌کنند که انسان را از آزادی به سوی اسارت می‌برند.

آزاداندیشی لازمه سیر و سلوک عرفانی است، یعنی سیر از باطل به سوی حق که در عرفان «تفکر» می‌شود با آزادی امکان‌پذیر است و در نهایت هدف از عرفان رسیدن به آزادی از بندهای درونی و بیرونی می‌باشد و همه مراحل سلوک بر همین اساس طراحی شده‌است. اما در لیبرالیسم تکیه بر آزادی از بندهای بیرونی می‌شود و از این پایه استفاده می‌شود که یکی از ارکان انسانیت برخوردار از اراده است و تا این اراده از آزادی برخوردار نباشد نمی‌تواند از اسارت‌های بیرونی نجات پیدا کند. حقیقت انسان را به همین دلیل، در آزاد بودن و آزاد زیستن تعریف کرده‌اند که تا آزادی‌های فکری، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی در حوزه‌های آزادی بیان، احزاب، انتخابات، شغل، مسکن، توطن و بسیاری از مسائل دیگر به پیش می‌رود و لیبرالیسم را دربرمی‌گیرد. جان لاک چنان آزادی را ضروری می‌داند که عقیده داشت اگر آن را از دست بدهیم بقا و هستی خود را از دست داده‌ایم. (صناعی، ۱۳۶۸: ۱۶۱) در نهایت لیبرالیسم و عرفان در ضرورت آزادی به هم می‌رسند.

عرفان در معنویت امری ارادی و انتخابی متعالی است که با زور و اجبار همخوانی ندارد و در محیط تحمیلی تنها ریاکاری رشد می‌کند لذا لیبرالیسم از نظر اصول و مبانی فکری از آزادی حمایت می‌کند زمینه مناسبی را نیز برای عرفان فراهم می‌سازد. یکی دیگر از اصول عرفانی آزاداندیشی، مجال برای پرواز روح است که بدون محیط آزاد امکان‌پذیر نخواهد بود. برخلاف نظر افرادی که گفته‌اند پس از شکست ملت‌ها در مقابل دشمن خارجی مردم سر به درون برده‌اند و به عرفان پناه برده‌اند باید گفت که پس از درهم شکستن حکومت‌های استبدادی که با سخت‌گیری و تعصب مذهبی همه پنجره‌ها را مسدود کرده بودند، با شکست آن‌ها جامعه از آزادی برخوردار می‌شد و به گرایش عرفانی روی می‌آورد، نه اینکه شکست یک قدرت ظالم مردم را ناراحت کرده باشد یا آن‌ها را درون‌گرا بنماید. در مجموع آزادی زمینه‌ساز عرفان است.

آزاداندیشی و معنویت یکی از فوایدی که برای زندگی انسان دارد آرامش روحی و درونی و کاهش بیماری‌های روانی است. به همین دلیل، گفته‌اند با تنزل معنویت و عرفان در زندگی انسان، «اختلالات عصبی شتاب قابل توجهی می‌گیرند. هنوز آماری وجود ندارد که ما را قادر سازد این افزایش را با ارقام واقعی ثابت کنیم ولی نمی‌توان کتمان کرد که ما در دوره بیشترین تنش‌های عصبی و پریشانی‌ها و گمراهی‌ها زندگی می‌کنیم لذا بحران اخلاقی و معنوی حکایتگر چنین مشکلات روانی است.» (لورنتس، ۱۳۸۵: ۴۴) در حالی که اگر معنویت در محیطی آزاد رشد کند بسیاری از مشکلات را برطرف خواهد کرد. تحمیل عقاید و اجبار در هر عرصه‌ای ابتدا به ناراحتی‌های درونی انسان دامن می‌زند و سپس در عرصه اجتماعی به شکل ناهنجاری‌های جمعی خود را نشان می‌دهد. با از بین رفتن حصارهای ایدئولوژی مانند کمونیسم، راه برای حضور معنویت گشوده می‌شود.

۴- کرامت ذاتی انسان

از نظر لیبرالیسم و معنویت و عرفان، انسان به‌صرف این‌که انسان است غایت فی‌نفسه به‌شمار می‌آید و چنان ارزشمند است که نمی‌توان او را وسیله‌ای برای منافع یا هدف‌های دیگران قرارداد. این ارزش ذاتی انسان مربوط به رنگ پوست یا دین یا ملیت یا جایگاه تاریخی یا جغرافیایی او نیست بلکه به انسانیت اوست. این احترام فوق‌العاده به انسان نتایجی دارد که بسیاری از ایدئولوژی‌ها مانند کمونیست نمی‌توانند به آن پایبند بمانند و دلیل اصلی شکست کمونیسم در شوروی و نقاط دیگر همین بود. ایدئولوژی‌های دیگر نیز اگر به این نتایج پایبندی نشان‌دهند همین سرنوشت را خواهند یافت.

نخستین نتیجه قائل شدن به کرامت ذاتی انسان، برخورداری از حقوق برابر و انکارناپذیری است که همه انسان‌ها با هر عقیده و رنگی، در هر زمان و مکانی با هر نژاد و مذهبی حق دارند از آن حقوق برابر استفاده کنند اما ایدئولوژی‌های حقوقی انسانی مخالفان خود را نادیده می‌گیرند حتی کسانی را که طرفدار آن‌ها نباشند از حقوق برابر محروم می‌سازند و همه امتیازهای موجود را برای خود و طرفداران خودشان جایز می‌دانند و به‌همین دلیل، به‌سرعت اکثریتی محروم و اقلیتی برخوردار در اطراف خود می‌سازند و مهم‌ترین اشکال نابرابری این است که کرامت ذاتی انسان نادیده گرفته شده‌است و ایدئولوژی‌ها از اساس این کرامت را خدشه‌دار کرده‌اند.

لیبرالیسم و عرفان از نظر مبنای فکری و نظری عقیده‌دارند که کرامت ذاتی انسان باید محترم شمرده شود و به‌همین دلیل، به‌دنبال حقوق انسان و بلکه حقوق بشر هستند و تلاش دارند تا برتری انسان‌ها را نسبت به هم نوعی نابرابری و بی‌عدالتی نشان‌دهند. البته به نظام‌های سرمایه‌داری غربی اغلب انتقاد می‌شود که مدعی لیبرالیسم هستند اما در عمل همه کرامت انسانی را به طبقه سرمایه‌دار اختصاص داده‌اند و اکثریت را از حقوق انسانی خود محروم نگه‌داشته‌اند. پس لازمه کرامت ذاتی انسان، عدالت و برخورداری از حقوق برابر است اگرچه لازمه آن سطح زندگی برابر نیست و هرکس به اندازه تلاش و استعداد خود حق دارد برخوردار باشد اما از نظر قوانین و حقوق انسانی باید با دیگر انسان‌ها برابر باشند.

مهم‌ترین ویژگی در کرامت ذاتی انسان، برخورداری از آزادی است که ایدئولوژی‌ها اغلب این اصل را نادیده می‌گیرند و اجازه نمی‌دهند که انسان‌ها از کمترین آزادی هم بهره‌برند و حتی اجازه بیان اندیشه‌ها و عقاید را نیز منافی اصول خود می‌دانند و به‌این ترتیب، با از بین بردن آزادی در حقیقت ویژگی دیگر کرامت انسانی که «امنیت» باشد را نیز از بین می‌برند یعنی هر نوع انتقاد از ایدئولوژی خود را بر نمی‌تابند و امنیت مخالفان را خدشه‌دار می‌کنند و امنیت را به خود و طرفداران خود اختصاص می‌دهند.

در دین و معرفت و عرفان، کرامت ذاتی انسان با بیان‌های متعددی آمده‌است. در قرآن کریم (سوره اسراء ۷۰؛ حجرات، ۱۳) به‌طور مشخص به این کرامت تأکید شده‌است و آن را «حرمت به انسان» آن هم

به همه انسان‌ها معنی کرده‌اند. در متون دینی در ماجرای خلقت انسان، تناسبی که در خلقت وجود دارد روح خدایی در انسان، جانشینی او برای خداوند و اهمیت هدایت انسان، همگی موضوعاتی هستند که به کرامت ذاتی انسان برمی‌گردد. کرامت ذاتی انسان حوزه‌های مختلفی از انسان‌شناسی تا حقوق بین‌المللی را دربرمی‌گیرد و ریشه آن دیدگاهی فلسفی است که لیبرالیسم و معنویت عرفانی را به هم نزدیک می‌سازد.

اغلب کرامت انسان را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: یکی کرامت ذاتی و دیگری کرامت ارزشی اکتسابی که اولی را همه انسان‌ها دارند و دومی را باید کسب‌نمود و بسیاری آن را ندارند و یا باید ارتقاء یابد. هر انسانی به‌صرف انسان بودن از شرافت و جایگاهی برخوردار است که در کرامت ذاتی از آن سخن گفته می‌شود و تحت‌عنوان «انسانیت» از آن یاد می‌شود. استعدادی است که در تک‌تک انسان‌ها به ودیعه نهاده شده‌است و همین کرامت مبنای حقوق بشر و بسیاری از قوانین در جهان است و آن را حقی الهی گفته‌اند که کسی نمی‌تواند از انسان سلب کند. اما کرامت اکتسابی را به‌واسطه امتیازهای نابرابر می‌توان به‌دست آورد.

کرامت ذاتی انسان مورد استناد عرفان و لیبرالیسم قرار می‌گیرد که با نگاهی برابر به همه انسان‌ها بنگرند و از کثرت‌گرایی دفاع کنند. درحالی‌که ایدئولوژی‌هایی چون کمونیست بر اساس کرامت‌های اکتسابی استوار گردیده‌اند و هر نوع کثرت‌گرایی را نفی می‌کنند و عقاید خود را نه تنها بر حق می‌دانند که صاحبان آن را دارای کرامت‌های اکتسابی خاصی قلمداد می‌کنند و همه امتیازهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را به طرفداران خود می‌دهند و دیگران را محروم می‌سازند و با این کار کرامت ذاتی انسان را نفی می‌نمایند اگرچه در شعار اغلب کرامت ذاتی را قبول می‌کنند اما در عمل به آن اعتقاد ندارند. به همین دلیل، با حقوق بشر و لیبرالیسم و مبنای انسان‌شناسی عرفانی به مخالفت پرداخته و غیرمستقیم در نفی کرامت ذاتی انسان می‌کوشند.

لیبرالیسم در اصول عقاید خود مخالفتی با معنویت و ادیان ندارد بلکه می‌توان ادعا نمود که در محیط آزاد و در شرایطی که اجباری در کار نباشد عقاید دینی بهتر رشد می‌کنند و دینداران با آزادی می‌توانند به عمق اندیشه‌های دینی فکر کنند و با اراده و اختیار خود انتخاب نمایند اما در شرایط اجباری مردم به‌ناچار تقلید را اصول کار خود قرار می‌دهند و به حقیقت دین راه نمی‌یابند به همین دلیل، می‌توان ادعا نمود که لیبرالیسم با ادیان سازگاری بیشتری دارد چون به اراده و انتخاب و آگاهی انسان احترام می‌گذارد. البته افراد لیبرالی هم بوده‌اند که به دین اعتقادی نداشته‌اند اما آن دیدگاه ارتباطی لیبرالیسم نداشته‌است و به دلایل دیگری به دین توجه نکرده‌اند لذا نباید چنان افرادی را منسوب به لیبرالیسم به شمار آورد. درباره معنویت و عرفان هم همین‌طور است. محیط آزاد به رشد معنویت و عرفان یاری می‌رساند چنانکه پس از فروپاشی کمونیسم در بسیاری از کشورها ملاحظه شد.

۵- فروپاشی کمونیسم و عرفان

مهم‌ترین واقعه سیاسی پس از جنگ جهانی دوم، فروپاشی شوروی بود که به دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی در جهان پایان داد و نظامی کمونیستی که در سال ۱۹۱۷ م. در روسیه شکل گرفت در ۱۹۹۱ م. فروپاشید و شکست آشکار کمونیسم نشان داد این فروپاشی در سه جنبه مهم سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک و فرهنگی در منطقه و نظام بین‌المللی اثرگذار شد و هنوز تأثیر آن مشاهده می‌شود در این مقاله به جنبه ایدئولوژیک و فرهنگی آن نگریده می‌شود و از این دیدگاه مطالعه می‌گردد که خلاء ایجاد شده و فقدان ایدئولوژی کمونیستی را چه چیزی پر کرده است و زمینه برای گسترش چه جریان‌های فکری باز شده است. ادعای مقاله این است که بخش مهمی از این خلاء را معنویت و عرفان پر کرده است.

میخائیل گورباچوف آخرین دبیر کل حزب کمونیست از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱ م. و آخرین رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی، در کتاب خود «فروپاشی اتحاد شوروی» که یک سال پس از فروپاشی منتشر گردید ادعای کند که اصلاح طلبی برای نجات آن نظام جواب نمی‌داد. جامعه شوروی در حال خفه شدن به دست یک نظام اداری متصلب است جامعه‌ای که فقط در خدمت ایدئولوژی است. او به فقدان معنویت در جامعه اعتراف می‌کند و عقیده دارد که آن نظام معنویت را محبوس کرده بود. (واگنر، ۱۳۹۰: ۵) ایدئولوژی تمامیت خواه و آرمانگرایی کمونیستی که وعده ایجاد بهشت داده بود و در عمل برای مردم جهنم ساخته بود فروپاشید و نشان داد که نمی‌توان با معنویت مقابله کرد و بخش مهمی از زندگی انسان پاسخ‌ها و پرسش‌های خود را از معنویت می‌گیرد. با اینکه نیازهای اولیه و مادی اولویت بیشتری دارند و به ادامه حیات انسان بستگی دارند اما نیازهای دیگری هم وجود دارد که زندگی بدون آن‌ها در طولانی مدت غیرممکن می‌شود و نیاز به معنویت از آن جمله است.

یکی از نتایج فروپاشی کمونیسم، گسترش گرایش به معنویت، دین و در نهایت عرفان بود یعنی نه تنها گرایش‌های دینی مانند بازگشت به معنویت اسلامی رشد چشمگیری نمود، در بین مردم کشورهایی که نظام کمونیستی داشتند گرایش به عرفان در شکل‌های جدید آن بروز کرد. درباره علاقه خانواده‌های روسی به آموزش مبانی معنوی در مدارس و تأسیس مراکز دینی و انتشار کتاب‌های معنوی و عرفانی در روسیه و کشورهای همسایه آن آمارها و گزارش‌های مفصلی وجود دارد که نشانگر گرایش به سوی عرفان هم می‌باشد.

جامعه کمونیستی که ادعا داشت افراد را به تعالی می‌رساند بدون توجه به معنویت و عرفان نتوانست به پیش‌رود آن‌ها می‌گفتند: «کمونیسم نظام اجتماعی بی‌طبقه‌ای است که در آن وسایل تولید در مالکیت مشترک مردم خواهد بود. همه افراد از حیث اجتماعی از برابری کامل برخوردار خواهند بود. در چنین جامعه‌ای به همراه توسعه همه‌جانبه افراد بر مبنای علوم و فنون در حال پیشرفت، نیروهای تولیدی

نیز رشد خواهند کرد و همه چشمه‌های ثروت اجتماعی سرشارتر خواهند جوشید و این اصل بزرگ حکمفرما خواهد بود که از هرکس به اندازه استعدادش، به هرکس به اندازه احتیاجاتش. کمونیسم جامعه‌ای خوب و سازمان‌یافته از انسان‌های آزاد و زحمتکش برخوردار از آگاهی متعالی است که در آن خود از مدیریتی اجتماعی برخوردار خواهد بود و کار برای بهروزی جامعه به صورت نخستین نیاز زندگی هرکس و به صورت ضرورتی در خواهد آمد که به آگاهی مبدل شده باشد و هرکس توانایی‌هایش را با بیشترین سود برای مردم به کار خواهد بست. (ولفگانگ، ۱۳۶۳: ۶۶).

چنین آرمانی که فاقد معنویت بود در عمل هرگز به نتیجه نرسید و حزب حاکم همه امکانات کشورها را در خدمت خود آورد و با نفی معنویت در حقیقت عاطفه، محبت و انسانیت را به اصول خشک ایدئولوژیک فروخت و ناچار از هم فروپاشید.

نارسایی‌های کمونیسم را در دو بخش تئوری و عملی بررسی کرده‌اند. (توحیدفام، ۱۳۹۳: ۷) به مواردی چون اهمیت ندادن به مظاهر آزادی، دموکراسی، اغراق در نقش پرولتاریا، دیدگاه غلط در زمینه کار، دوری از عقل‌گرایی، ناکارآمدی دیدگاه تاریخی، عدم توجه به ملیت‌ها، انگیزه‌ها و ابتکارهای فردی اشاره کرده‌اند. در نارسایی‌های عملی هم به نارسایی‌های اقتصادی و ناکارآمدی و فقدان انگیزه و دلگرمی در تولید کشاورزی، نارسایی‌های اجتماعی و سیاسی پرداخته‌اند اما از نارسایی مهم معنوی چشم‌پوشیده‌اند. در اغلب پژوهش‌های موجود به این مطلب توجه لازم نشده است که یکی از نیازهای اساسی هر جامعه معنویت است و حکومت دیکتاتوری ایدئولوژی‌مآب کمونیسم چنانکه در شوروی نشان داد با از بین بردن معنویت در حقیقت خود را از بین برده است.

ایدئولوژی‌ها اگر حکومت پیدا کنند مانند کمونیسم در شوروی، جامعه‌ای طبقاتی ایجاد می‌کنند که اختلاف طبقاتی شدیدی بین توده مردم با قشر حاکم و طرفداران نظام ایجاد شود. این جامعه قطبی همه امتیازها را به طبقه حاکم و وابستگان خود می‌دهد و به تدریج عموم مردم از حداقل معیشت نیز محروم خواهند شد چنانکه در شوروی عموم مردم گرفتار سختی‌ها و مشقت‌های فراوان برای ادامه زندگی بودند و تنها مقامات حاکم و مدیران طراز اول از همه مواهب برخوردار بودند. همه آزادی‌ها ممنوع شد و حق آزادی تجمع، اعتراض و شکایت، تشکیل احزاب و جمعیت‌ها و هرگونه انتقاد از مردم سلب شد.

دیکتاتوری ایدئولوژیک و «نظام شوروی به هیچ‌یک از تأمین‌ها و مصونیت‌هایی که منشور حقوق بشر برای انسان قائل شده است، مانند مصونیت شخصی، مسکن، و حقوق طبیعی و اکتسابی پایبند نبود و به هیچ‌کدام از روش‌های قضایی منشور احترام نمی‌گذاشت. در نظام شوروی عملاً آزادی بیان و اظهار نظر یا اندیشه وجود نداشت. مطبوعات و انتشارات و هنرها نیز در کنترل حزب دولت بود.» (خامنه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۷۳) بسیاری از اندیشمندان به عواقب و نتایج خطرناک اقتدار و قدرت انحصاری هشدار دادند.

(گلدمن، ۱۳۶۹: ۳۰) برخی نیز به نادیده گرفتن معنویت اعلام خطر نمودند اما حزب حاکم چنان شیفته و مست قدرت بود که به هیچ هشدارهای اعتنایی نکرد.

با فروپاشی کمونیسم یکی از نیروهای آزادشده مردمی، عرفان و تصوف بود که بخش مهمی از معنویت را به خود اختصاص داده بود. در روسیه و جمهوری‌های مجاور آن پیش از پیدایش کمونیسم؛ عرفان گسترش خاصی داشت و پس از آزادی، مردم به اصل خود بازگشتند. از آسیای مرکزی تا داغستان و قفقاز شاخه‌های مختلفی از عرفان سابقه فعالیت چندصد ساله داشتند. عارف بزرگ ترک احمدیسی (متوفی ۵۶۲ ق.) یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های عرفانی است که پیروان او تا آسیای صغیر گسترش داشتند. این بزرگان عرفان طریقت‌های معنوی تشکیل دادند و در مناطق مختلف روسیه خانقاه‌های متعددی از شرق تا غرب این سرزمین پهناور شناسایی شدند. در این مراکز عارفان اسلامی در شاخه‌های متفاوت حضور داشتند و به فعالیت فرهنگی و معنوی مشغول بودند.

طریقت‌های عرفانی، به‌ویژه قادریه و نقشبندیه در مناطق مختلفی حضور داشتند و در ابتدا از ناحیه بخارا که یکی از مراکز عرفانی اسلامی در قرن نهم قمری شد به منطقه ولگای میانه و سپس به تدریج در دیگر مناطق جنوب روسیه گسترش یافت و عرفان تا آناتولی پیش آمد و تحت تأثیر عرفان اسلامی خراسان بزرگ قرار گرفت. آن خراسان بزرگ که بخشی از چین و بخش بزرگی از روسیه را در برمی گرفت اگرچه تجزیه سیاسی شد، اما تجزیه فرهنگی نشد و فرهنگ معنوی و عرفانی را گسترش داد. قیام‌های معنوی فراوانی نیز پیش از کمونیسم در مناطق مختلف روسیه رخ داد که حکایت از سابقه کهن معنوی در این حوزه دارد.

قیام آشورما به رهبری امام منصور آشورما (متوفی ۱۲۰۸ ق.) از رهبران دینی و عرفانی قفقاز و چین، تا داغستان و کوبان هم پیش رفت. شیخ محمد افندی یراگی از پیروان نقشبندی در جنوب داغستان اعلام جهاد هم نمود. مریدهای او چون غازی محمد و شیخ شامل راه او را ادامه دادند و حوادث آن‌ها در تاریخ منطقه ثبت است که حکایت از گستره معنویت و عرفان اسلامی دارد. (ر.ک: بنیگسم، ۱۳۷۰: ۱۳۲/۱؛ مک لین، ۱۳۷۰: ۱۱۷/۱؛ بارتولد، ۱۳۵۸: ۳۶۸/۱) طریقت قادریه نیز سابقه‌ای مهم دارد. خانقاه‌ها و مزارهای عارفان فراوانی نیز در روسیه موجود است که حکایت از این تاریخ گسترده دارد مانند مزار شیخ محمد بلخانی در قفقاز، زیارتگاه چهل تن، مزار مادر کونتا حاجی در ناحیه ودن، مزار شیخ او مال آخاد در شمال شالی، مزار تاشو حاجی در نوژی یورت، مزار اوزون حاجی در روستای شامل و ده‌ها آرامگاه دیگر.

این سابقه کهن زمینه مناسب را برای گرایش به معنویت و عرفان فراهم نموده است، در کنار آن مساجد، کلیساها و دیگر امکان دینی و مذهبی با تشکیلات مهم هرکدام چراغ معنویت را روشن نگه داشته‌اند و پس از فروپاشی کمونیسم، همه آن‌ها جان دوباره گرفته و به فعالیت پرداخته‌اند. در میان تاتارها در حوزه اورال و ولگا نیز طریقت یسویه سابقه‌ای طولانی داشته است. از قرن هجدهم و

نوزدهم میلادی نیز طریقت مجددیه به گسترش معنویت در تاتارستان و قازان پرداخته است. طریقت حقانی نیز انجمن اخوت تشکیل داده و تصوف و عرفان شیعی نعمت اللهیه هم در روسیه فعالیت‌هایی را آغاز کرده است. بنیاد اخلاص مربوط به طریقت حقانی در مسکو و چند شهر دیگر روسیه شعبه دارد و در سال ۱۹۷۳ توسط شیخ محمد ناظم عادل الحقانی تأسیس شد.

همین گرایش معنوی و عرفانی در دیگر کشورهای کمونیستی از چین تا آلبانی قابل مطالعه است که پس از شوروی به شکوفایی عرفانی رسیده‌اند. آلبانی و بوسنی و هرزگوین از مراکز معنویت و عرفان در منطقه‌اند. طریقت بکتاشیه در این حوزه تلاش‌های شایان توجهی دارد. تکیه‌ها و خانقاه‌های طریقت بکتاشیه، مولویه، رفاعیه، هلوتیه، نقشبندیه، و قادریه در این مناطق چشم‌گیر است.

در حوزه بالکان که کمونیسم حاکمیت پیدا کرد و شامل آلبانی، بلغارستان، رومانی، کراوآسی، صربستان بوسنی و هرزگوین و مناطق اطراف بود، در دوران کمونیسم گرایش به معنویت عرفانی سرکوب گردید اما با نجات از دیکتاتوری ایدئولوژیک، به سرعت تمایل به معنویت رشد نمود. مسیحیت و ارتدوکس، دین اسلام و مسیحیت کاتولیک و دین یهود، در کنار گرایش‌های عرفانی، به‌ویژه طریقت بکتاشیه با استقبال عمومی مردم، روی آوردن به آن‌ها به شدت افزایش یافت. در سال ۱۹۹۱ م. با فروپاشی کمونیسم، در آناتولی آزادی دینی و معنوی اعلام شد و در روز جمعه اول فوریه ۱۹۹۱ م. قتل درب‌های مساجد شکسته شد و نماز جمعه برپا شد (مؤلفان، ۱۳۸۶: ۲۴) آلبانی در سال ۱۹۹۲ م. به سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی پیوست طریقت عرفانی بکتاشیه که در آلبانی، بلغارستان، رومانی و مجارستان پیروانی داشت از سخت‌گیری‌های کمونیسم نجات یافت.

در عصر حاکمیت کمونیسم در این منطقه، به‌ویژه در دوره انور خوجه، پنجاه تکیه بکتاشی در آلبانی تخریب، پنج تن از علما اعدام شده و چند تن دیگر نیز به زندان افتادند. (ورتوک: ۱۳۸۰: ۹۴) به دنبال این سخت‌گیری‌ها بود که گروهی از مسلمانان و عارفان در طریقت بکتاشیه مجبور به مهاجرت شدند و به کشورهای دیگر از جمله آمریکا رفتند و اولین خانقاه بکتاشی را در ۱۹۵۴ م. در تایلور آمریکا در حومه میشیگان افتتاح نمودند و رهبری آن‌ها را فردی به نام «بابا رجبی» به عهده گرفت. (همان: ۷۳) به همین ترتیب، دیگر جریان‌های معنوی در سراسر حکومت‌های ایدئولوژی سرکوب شدند و مهاجرت‌های گسترده حکایت از حاکمیت سخت‌گیرانه و آزار مردم در این دوران‌ها دارد.

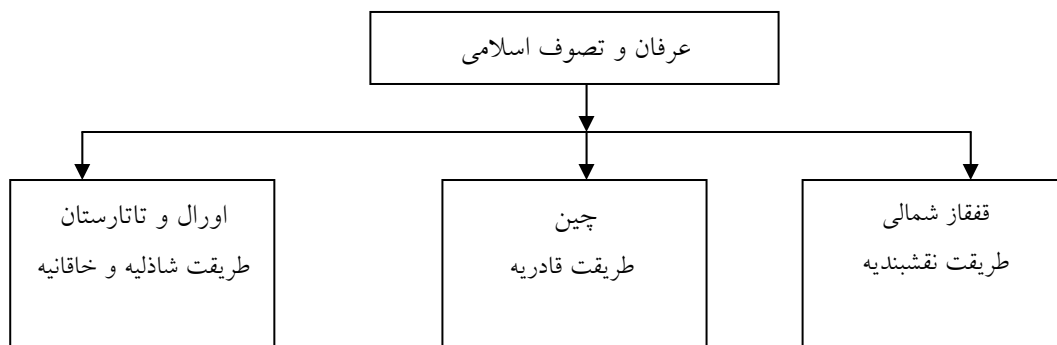
بعد از فروپاشی ایدئولوژی‌ها، جامعه به فرهنگ اصیل خود بازمی‌گردد و فرهنگ ساختگی ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه را به دورمی‌ریزد. پس از کمونیسم نیز همین مطلب ملاحظه گردید. طریقت بکتاشیه همه مکان‌های مقدس خود را بازگشایی نمود. «کریگجاشاتا» در شهر تیرانا فعالیت خود را از سرگرفت شاعران و هنرمندان و نویسندگان معنوی و عرفانی که در ممنوعیت ایدئولوژی زبانشان بسته شده بود دوباره آغاز به کار کردند و اندیشه‌های معنوی را با آزادی ابراز نمودند و جامعه فرهنگی نیز از اسارت ایدئولوژیک نجات پیدا کرد. در کشور یوگسلاوی طریقت‌های معنوی و عرفانی بکتاشیه،

خلوتیه، قادریه، ملامیه، مولویه، رفاعیه، شاذلیه، و نقشبندیه پیروان فراوانی داشتند که در کوزوو بیش از ۵۰ تکیه، در مقدونیه ۴۰ تکیه، در جنوب صربستان حدود ۱۰۰ تکیه به فعالیت مشغول بودند که با حاکمیت کمونیست‌ها، همگی تعطیل شده بودند.

بعد از جنگ جهانی دوم، کشور یوگسلاوی جدید با الحاق ۱۶ ایالت اصلی و ۲ استان خودمختار به حکومتی کمونیستی به رهبری «مارشال تیتو» تبدیل شد که در این دوران به همه ادیان و معنویت‌ها سخت‌گیری‌های شدیدی اعمال شد. حکومت به ضبط موقوفات دینی اقدام نمود و همه درآمدهای اقتصادی دینداران و اهل معنویت را از آن‌ها گرفت و به اصطلاح مصادره نمود و به نفع خود و برای رفاه طرفداران خود اختصاص داد، همه مساجد و مدارس و امکان دینی و مذهبی را تعطیل و از هر نوع فعالیت آن‌ها جلوگیری کرد. سخت‌گیری‌ها بود که فقر عمومی گریبانگیر مردم شد و جریان‌های استقلال‌طلبی گسترش یافت و تاکنون نیز عوارض آن حاکمیت ایدئولوژیک از جوامع آن‌ها برطرف نشده است و این سرنوشت همه کشورهای ایدئولوژیک زده بود. با فروپاشی کمونیسم، همین مناطق ده‌ها هزار مرید عرفانی را در خود جای داده‌اند و بیش از چهل شیخ معنوی دارند و شمار تکیه‌ها از صد گذشته است.

در کشور بلغارستان، دولت کمونیستی به اخراج مسلمانان و سخت‌گیری دینی پرداخت و با از بین بردن آزادی مذهبی به همه ادیان با شدت رفتار نمود. نشر هرگونه کتاب مذهبی حتی قرآن کریم را ممنوع کردند. همه مساجد و کلیساها و مدارس دینی را تعطیل کردند حتی برگزاری اعیاد و مراسم دینی به هر عنوان و هر نامی غیرقانونی به‌شمار می‌آمد، همه مطبوعات و رسانه‌های جمعی دینی برچیده شد و همه فعالیت‌های معنوی و عرفانی از سر گرفته شد. این مطلب در همه کشورهایایی که تحت سلطه ایدئولوژی بوده‌اند ملاحظه می‌گردد و شدیدترین نمونه آن کمونیسم بود.

نمونه‌ای از گسترش عرفان در روسیه:



نتیجه‌گیری

معنویت و عرفان، یکی از نیازهای ضروری در زندگی فردی و اجتماعی انسان است و عوامل اجتماعی متعددی باعث می‌شود که به این بخش از نیازهای انسانی خدشه وارد شود. یکی از این عوامل، محدودیت‌های حاکمیت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی است مانند حکومت‌های کمونیستی در شوروی و نقاط دیگر که حدود هشتاد سال با هر نوع معنویتی به مبارزه پرداختند و همه‌انواع آزادی‌های فردی و اجتماعی را از جامعه سلب کردند اما با فروپاشی قدرت آن‌ها گرایش به معنویت با شدت بیشتری از سر گرفته شد و به شکل‌های مختلفی معنویت و عرفان دوباره جایگاه خود را در جامعه باز نمود. با این که لیبرالیسم مکتبی دینی نیست و پیروان آن دارای افکار و عقاید متنوعی هستند و در یک حوزه محدود نمی‌شود و از حوزه فلسفی تا سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گسترش یافته‌است و در خود افراط و تفریط‌هایی را جای داده‌است از نظر مبانی فکری و فلسفی که به آزادی اصالت می‌دهد به خودی خود زمینه‌ساز حضور آزاد معنویت و عرفان است چراکه امور مربوط به درون انسان بدون یک زمینه مساعد و محیط آزاد طبیعی رشد نمی‌کنند و اغلب توسط قدرتمندان به نفع خود مصادره می‌شوند اما در محیط آزاد آن اراده باطنی می‌تواند بدون هیچ حصار یا آشکارسازی در این مقاله تلاش گردید نشان داده شود که ممانعت از گرایش به معنویت، حتی اگر با قدرت حکومت‌های سخت‌گیر همراه شود دائمی نیست و پس از کاهش حصارها، انسان‌ها به‌طور ذاتی به فرهنگ اصیل خود و نیازهای معنوی خود بازخواهد گشت. نمونه روشن آن ایدئولوژی تمامیت‌خواه کمونیستی بود که در کشورهای مختلفی بی‌نتیجه ماند. لیبرالیسم هم اگر به صورت یک ایدئولوژی مطرح شود دچار همان عوارض خواهد شد اما اگر به اصول فلسفی در حوزه آزادی‌های فردی پایبند بماند می‌تواند زمینه‌ساز رهایی از جبر غیرانسانی و غیراخلاقی قدرت‌های حاکم باشد و انسان را در جهت خواسته‌های خود یاری‌رساند.

منابع و مأخذ

- (۱) بارتولد، ولادیمیر (۱۳۵۸ ش.)، گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، تهران.
- (۲) بنیگسن، الکساندر و مری براکسپ (۱۳۷۰ ش.)، مسلمانان شوروی، گذشته، حال و آینده، ترجمه کاوه بیات، تهران؛ پژوهش‌های فرهنگی.
- (۳) توحیدفام، محمد و اکرم صالحی (۱۳۹۳ ش.)، باز اندیشی تئوری و عملی کمونیسم در فروپاشی شوروی، مجله حقوق و سیاسی، شماره ۲۱.
- (۴) خامنه‌ای، انور (۱۳۷۵ ش.)، آیا فروپاشی شوروی اجتناب‌ناپذیر بود؟، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- (۵) کهنون، لارنس، (۱۳۸۱ ش.)، متن‌های برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- (۶) گلدمن، مارشال (۱۳۶۹ ش.)، پیکار گورباچف، ترجمه حسین حکیم‌زاده‌جهرمی، تهران: فرهنگ معاصر.
- (۷) گروه مؤلفان سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی (۱۳۸۶ ش.)، مسلمانان اروپا و آمریکا، تهران: انتشارات بین‌المللی المهدی.
- (۸) لورنتس، کنراد (۱۳۸۵ ش.)، هشت گناه بزرگ انسان متمدن، ترجمه محمد و فرامرز بهزاد، تهران، سپهر.
- (۹) مک لین، فیتس روی (۱۳۷۰ ش.)، شیخ شامل داغستانی، ترجمه کاوه بیات، تهران: پژوهش‌های فرهنگی.
- (۱۰) ولفگانگ، لئونارد (۱۳۶۳ ش.)، چرخش‌های یک ایدئولوژی، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران: نشر نو.
- (۱۱) ورتوک استیون و سری پیچ (۱۳۸۰ ش.)، اسلام در اروپا، سیاست‌های دین و امت، ترجمه کاووس سیدامامی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- (۱۲) برلین، آیزایا (۱۳۶۸ ش.)، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- (۱۳) مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ ش.)، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.

۱۴) مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۴ ش.). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسن، تهران: پیام عدالت.

۱۵) عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۹۵ ش.). تذکره‌الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران: نشر زوار.

۱۶) صناعی، محمود (۱۳۶۸ ش.). آزادی فردی و قدرت دولت، تهران، نشر سخن.

17) Freeman, Samuel (2017) Liberalism. Oxford Research Encyclopedia of Politics, Oxford University Press.

18) Wall, Stern (2015) The Cambridge Companion to Liberalism. Cambridge University Press.

19) Fawcett, Edmund (2014), liberalism: The Life of An Idea Princeton University press.

20) Armstang D.M, (1979), The Nature of Mind, C.V.Borst, London: Macmillan.

21) Arwek, Elisabeth, (2002). New Religious Movements, in: Lind wood head, et al. (ed) Religion in Modern World, London: Rutledge.

22) Griffin, David Ray, (1988). Introduction: The Reenchantment of Science. Albany: State University of New York press.

23) Wood Kruthc, Joseph (1956) The Modern Temper: A study and a confession, New York: Harcourt, Brac&wold.

The Role of Liberalism and the Collapse of Communism in Expanding Mysticism & Spirituality

Amirreza Habibi, Samad Ghaempanah*, Hasan Shamsini Ghiasvand, Seyyed

Assadollah Athari

PhD Student, Political science, Takestan Branch, Islamic Azad University, Takestan,

Iran

Assistant Professor, Department of Political science, Takestan Branch, Islamic Azad

University, Takestan, Iran. * Corresponding Author, Sghaempanah89@gmail.com

Assistant Professor, Department of Political science, Takestan Branch, Islamic Azad

University, Takestan, Iran

Assistant Professor, Department of Political science, Takestan Branch, Islamic Azad

University, Takestan, Iran

Abstract:

Since the Age of Enlightenment which is based on giving value to the inherent dignity and individual freedom, has paved the way for many schools of spirituality e.g. Mysticism and improved the authenticity of human dignity. On the other hand, Communism was the most significant ideology in contrast with Mysticism as well as religion and spirituality. By Collapse of the Soviet Union and ending the Cold War, Communism started declining and Mysticism began to grow and expand over the world. In fact, Liberalism wasn't basically against the spirituality so it helped to regenerate the religion and Mysticism especially Islamic Mysticism in Postmodernism Era. As a result, the global anthropology gave a special concentration on the spirituality, love, and kindness. It means that the process of globalization aligned well with the concept of spirituality in human life.

Keywords:

Mysticism, postmodernism, human dignity, Liberalism, globalization.

